



۲۰۱۶/۰۳/۲۰

سیدهاشم سدید

## به مناسبتی خجسته روزی به نام نوروز

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد  
نهال دشمنی برکن که رنجی بی شمار آرد  
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما  
بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد  
بهار عمر خواه ای دل، وگر نه این چمن هر سال  
چو نسرين صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد

با قلب سرشار از عشق و مهر، نوروز را به همه عزیزانی که این روز را فرخنده می دانند و گرمی می دارند، تبریک عرض می کنم. امید سال نو سالی باشد پر از صفاء و صمیمیت، فارغ از هر نوع کدورت، خصومت، دشمنی، جنگ، و خون و خونریزی؛ مملو از امید و شادی، ابتهاج و خوشحالی، آشتی و دوستی و عشق و یک رنگی، و بالاخره تحول و تغییر مثبت در زندگی همه مردمان کشور ما افغانستان عزیز و همه مردمان جهان.

نوروز، ولی تنها نو شدن ایام و روزگار، رفتن زمستان و آمدن بهار، رسیدن فصل تلاش و کار بر روی مرزعه و باغ و زمین و کشتزار و سرخ شدن دامان کهسار، همچنان لگد کردن سیزه و رفتن به خواجه صفاء و گلغندی و تخت ظفر و شهداء و خیرخانه و مزار و گرفتن جشن و سرودن آهنگ های شاد و رقصیدن و کف و دف و پوشیدن لباس نو و دید و باز دید و میوه هفت رنگ و پختن و خوردن غذا های مزه دار نیست.

ظاهراً همه این ها است، اما حقیقت نوروز، آن ضربه ای است با سر انگشت عبرت آمیز زمان، از هزاران سال به این سو، برای بیدار کردن ذهن هائی به خواب عمیق فرو رفته، کسانی که چنین تحول زمانی را پایه تحول درونی خویش قرار نمی دهند؛ و سنتی چندین هزار ساله و میمون را از بیرون به درون خویش منتقل نمی کنند.

بر حسب فطرت، انسان نیز، مانند طبیعتی که با آمدن بهار با سردی و برودت و انجماد وداع می کند و جان تازه ای در همه موجودات می دم، باید با جان تازه و روان شسته و پاکیزه با زمستانی سرد و تاریک درون خویش، زمستانی که همه حیاتش را به ماتمکده ای تبدیل نموده است، همه ساله و به تکرار وداع کند و به جای آن باز هم به پیشواز بهاری از پندار و گفتار و کردار نیک برود و محبت و صبر و بخشش و در صلح و صفاء زیستن را جزئی از ملکات فاضله خویش بسازد. و همان طور که به حرث و کار در باغستان ها و بر روی کشتزارها برای قوت جسم خود دست به کار می شود، به طراوت و زیبایی گلستان اندیشه، سودای باطن و به بیدار ساختن روح و جان خویش نیز بپردازد.

عید و برات و نوروز و مولود می آیند و می روند. یک روز شادی به این یا به آن نام، شاید روان خسته و قلب شکسته ما را خشنود بسازد و توانی ببخشد، اما روح مجروح ما را که طی دهه ها، سده ها و هزاره ها بی مهری و عناد و ستیز و منازعه و مقاتله فرسوده و آزرده شده و رنج وافر دیده است، هیچ روزی و نوروزی فکر می کنم نمی تواند به تمامی و برای همیشه التیام ببخشد.

رنج های ما را اسباب زیادی است. برای آنچه رنجی که درمان آن در اختیار ما نیست، کسی ما را سرزنش نخواهد کرد، اما برای زدودن آنچه از ما کاری ساخته است، ولی ما کاری نمی کنیم، مانند اصلاح اندیشه و افکار و کردار خود و دست کشیدن از خصومت و جنگ و... هم دیگران می توانند ما را ملامت کنند و هم خود باید، بدون عذر و معذرت به نکوهش خود بپردازیم. تغییر در طبیعت و سرشت ما، موافق با آنچه طبیعت بیرون به مثابه آموزگار پیر و صبور از ما می خواهد و هر قسمتی از کتاب گرانقدرش را با سخاوت برای تلمذ پیش روی ما باز نموده است، بدون شک در توان خود ماست - اگر ما خوی اندرزپذیر داشته باشیم.

هزاران نوروز آمد و شد، ولی پیک فرح بخش و درس های آموزنده و ارزنده طبیعت و گردش روزگار از سوی ما سوگمندانه نانشیده و ناخوانده باقی ماند. و ما نو نشدیم. نه در اندیشه و اخلاق ما تغییری پدید شد، و نه در روح و جان و روان ما؛ با درد و دریغ!

هیچ گاهی عشق بر نفرتی خسبیده در کنج سینه ما چیره نشد. نه آفتاب پر حرارت دوستی و علاقه و شیفتگی نسبت به انسان و انسانیت در جان ما درخشیدن گرفت و نه دلبستگی به اتحاد و اتفاق و خدمت به خلق در ما به وجود آمد؛ و نه فداکاری و از خودگذری و ایثار.

شب های تار و ظلمانی ذهن های ما هرگز با درخشش ستاره های پر نور آسمان عشق و لطف و عطف و مهر روشن نشد. و روح ما هیچ گاه سلاح مرگبار قتال و جدال و ستیزه، بویژه غزوه را بر زمین نگذاشت و به فکر پرستاری میلیون ها روان دردمند و تن کوفته و فگار نیفتید و حیوانیت شرمگین حاکم بر ما را به پای آدمیت و نوع دوستی سر نبرید. به فکر نو شدن روز و ماه و سال و به فکر تحول و طبیعت بیرون از خود هستیم و با اشتیاق به پیشواز آن می رویم، اما به نو شدن فکر و ذهن و درون خود هرگز نمی اندیشیم. درحالیکه مهمترین نوروز، نوروز معنوی و باطنی ماست که باید به آن با جدیت پرداخت.

زیرا اگر این روز بر ما غلبه کند و با سرور و شادابی و شادمانی و عشق و مهر نسبت به دیگران در سرزمین قلب ما چیره شود، نوروز طبیعت بیرون از ما نیز با شادابی و سرور و مهر و محبت واقعی، و با عشقی به اصطلاح افلاتونی و نوازندگی و خلاقیت و مهر و صفای هر چه بیشتر، فارغ از هر گونه نفرت و دشمنی برگزار خواهد شد. حاصل نفرت، جنگ، دشمنی و ویرانگری، به مانند حجت ملموس و مشهود، ولی به شکل بسیار غم انگیزی، هر آن و به روشنی پیش چشمان ما خود نمائی می کند. جنگ و دشمنی و نفرتی که از تاریکی باطن ما ناشی می شود و جز برای جنگ افروزی سوجدو، مشتاقی بی خبر از خیر و خوبی، بی خبر از مهر و وفا و دوستی و عدالت، و بی خبر از انسان و انسانیت، برای هیچ انسانی سودی به بار نیاورده است.

به همه آنچه در این همه سال ها و قرن ها گذشت، یکبار، تنها یکبار، ببینید؛ به همه نوروز هائی که طی این همه قرون آمدند و رفتند. بهره ما از این همه زمان ها، این همه سال ها و ماه ها و هفته ها و این همه روز و نوروز که در دشمنی و خصومت و جنگ و ویرانگری و خونریزی گذشت، غیر از غم و اندوه و آوارگی و اشک و آه چه بوده است؟ هیچ! چرا؟

چون ما هیچ وقت همراه با نوروز طبیعت به نوروز (نوساختن) درون، نوروز ذهن و اندیشه و اخلاق و روح و روان خود توجه نکرده ایم؛ و نکوشیده ایم باغستان نیم خشک روح خویش را نیز آبیاری کرده در هر گوشه آن نهالی از دوستی و صلح و صفاء و یک رنگی و همدلی و یاری دادن به دیگران را غرس نمائیم، تا همه هموطنان ما، چه ازبک و چه ترکمن و پشتون و

تاجک و هزاره و بلوچ و پشه ئی و ایماق و...، که همیشه قربانی وحشت و وحشت آفرینان بوده اند، از بر و بار آن بهره ببریم؛  
با غم و درد و حزن وداع و حله خوشی و سرور بر تن کنیم. به یاری همدیگر!!  
به امید روزی که همه ما افغان ها، چه در داخل افغانستان و چه در خارج افغانستان، کوچکترین فرصت های نو شدن را از  
دست ندهیم، و نروزها برای همه ما روز بازدهی حساب و برشمردن کارهای نیک و سازنده ما باشد!

پایان

